

# زین ابزار

# کمان و نیزه

بسم : استاد پور و اوود

کمان در اوستا ثنور یا ثنون  
Thanvan = Thanvar خوانده  
شده است .

چند واژه در اوستا داریم که  
بدو هیئت آمده از آنهاست همین  
ثنور و کرشور Karshvar که  
کروشون Karshvan هم آمده  
و در فارسی کشور گوئیم . زفر  
Zafar و هیئت دیگرش زفن  
Zafan و در فارسی زفر شده  
بمعنی دهان یا پوزه، نس و جز اینها.

ثنورتی Thanvareti هم  
صورت دیگری از این واژه و  
بمعنی کمان در اوستا چندین بار  
یاد گردیده است . ثنج Thanj  
که در اوستا جدا گانه بسیار بکار  
رفته ، بنیاد این واژه است و  
بمعنی کشیدن است ، چون  
کشیدن اسب گردونه را (مهریشت  
پاره ۱۳۶ ، ارتیشت پاره ۱۲) ،

شمشیر یا کارد از نیام کشیدن ( فروردین یشت پاره ۴۵ ) همین واژه است که باجزء فرهختن « ا » آهنجیدن و باجزء « فرا » که آنهم پرفیکسی است، در فارسی واژه های فرهختن و فرهنجیدن و فراهختن بجای مانده است. فرهنگ و فرهخته ( ادب یافته و تربیت شده ) از همین ریشه و بنیاد است، آنچنان که از Educo که در لاتین بمعنی کشیدن است واژه Educatio در آمده است.

تو آن ابری که ناساید شب و روز ز باریدن چنان چون از کمان تیر

دقیقی

چون کمان بی تیر بکار ناید و نه تیر بی کمان. اینک چند پاره از اوستا را که کمان و تیر وزه کمان یاد شده بر می شمیریم. تیر ( ایشو Ishu ) خوانده شده و بیشتر از کمان یاد گردیده. ( هر مزدیشت پاره ۱۸ ) در اینجا تیر ( ایشو ) با چند جنگ ابزار دیگر چون اکو Akavo و چکش و کارد و گرز و سنگ فلاخن با هم آمده و گفته شده هر که نامهای خداوند را از بر خواند، هیچیک از این ساز و برگ جنگ بدو کار ساز نباشد. ( مهریشت پاره ۱۰۲ ) مهر بر اسب اسفید نشسته، نیزه تیز ( تیزی Tizi ) بلند چوبه بر گرفته و از تیر و ورزش، بر خوردار است، ( مهریشت پاره ۳۹ ) تیرهای به پیر شاهین بر نشانده دشمنان با ماچ نرسد هر چند که از زه ( جیا Jya ) خوب و چست پرواز گیرد، اگر مهر از آنان آزرده باشد.

در مهریشت پارهای ۲۴ و ۳۹ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و وندیداد فر کرد ۴ پاره ۲۹ و فر کرد ۹ پاره ۴۶ و فر کرد ۱۷ پاره ۹ نیز تیر یاد گردیده است. در مهریشت پاره ۱۲۸ آمده: « در گردونه مهر هزار کمان خوب ساخته شده

(۱) زه، جیا Jya در سانسکریت نیز جیا معرب آن زیق آنرا نیز چله خوانند و آن ریسمانی تاییده شده از روده یا نخ ابریشم و جز اینها، واژه دیگر که به زه گوزن گردانیده شده در متن سناور Snavar آمده و در سانسکریت هم سناون Snavan گویند بجای گوزن در متن گوسن Gavasna آمده و آن باید جانوری باشد که از رگ و پی آن ویا از پوست و روده آن زه کمان ساخته میشد و این یاد آور این شعر شاهنامه است:

چو سوافارش آمد به پهنای گوش  
بمالید چاچی کمان را بدست  
ز چرم گوزنان بر آمد خروش  
بچرم گوزن اندر آورد شست

(۲)

که زه آن از زه کوزن میباشد، نهاده شده. « در مهریشت پاره ۱۲۹ آمده: « در گردونه مهر هزار تیر به پر کر کس در نشاند زرين سوفار که با چنگک استخوانی آراسته است، نهاده شده، بسا چوبه آنها آهنین است و به تندی اندیشه آدمی یران بسردیوها (بیروان خدایان پیش) فرود آید.»<sup>۱</sup>

درفر کرد ۱۴ و ندیداد پاره ۹، در آنجایی که از برای توژشن گناهی، باید دوازده جنگ ابزار، بچنگاوران داد گوید: «پنجم، کمان دان باتر کشی Akana که سی تیر آهنین ناوک دربر دارد»<sup>۲</sup> کماندان در فارسی نیز کمان چوله خوانده شده:

ز بهر جنگ دشمن دست نابرده بزّه گردد

غلامان ترا هزمان کمان اندر کمانچوله

فرخی

آنچنانکه دیده میشود در اوستا از ابزار های جنگی بسیار شاعرانه سخن رفته و مانند چکامه های رزمی از آنها نام برده و بویژه از کمان و تیر و آنچه از آنهاست یاد گردیده است.

در هر جایی از اوستا که واژه تنوریانئون آمده در گزارش گردانیده شده به سنور Sanvar و در توضیح افزوده شده: کمان. در همه نوشته های پهلوی این جنگ ابزار کمان خوانده شده. واژه سنور همان واژه اوستایی است.

ث (th) اوستایی در پهلوی و پارسی «سین» یا «ها» یا «ئا» میشود چون

(۱) به پر کر کس در نشاند: کهر کس یرن Kahrkasa - Parana :

تہمتن به بند کمر برد چنگ گزین کردیک چوبه تیر خدنگ

خدنگی بر آورد پیکان چو آب نهاد بر او چار پسر عقاب

**سوفار = سوفال**، دهان تیر باشد و آن جایی است از تیر که چله = زه کمان در آن بند

کنند. در متن اوستایی بجای آن زفر Zafar آمده، واژه ای که در فارسی نیز زفر گوئیم و بمعنی دهان یا نس و پوزه است چنگک استخوانی: سروی - ستی Svi - sti .

(۲) کمان دان زئو: Zaenu ، آهنین ناوک: ایواغر ayo - aghra در گزارش

پهلوی اوستا (زند) اسنین سر Asenen Sar آهنین سر .

در تاریخ طبری هم آمده که در هر نیام دو کمان با زه وسی چوبه تیر باید باشد : «جعبه فیها قوسان بوتریها وثلثین نشابة»

پوثر Puthra پسر، میثر، Mithra مهر، ثوخش Thvaxsh تخشیدن = کوشیدن  
 واژه تیر در فارسی از تیکر Tigr پارسی باستان است که در اوستایغیر،  
 Tighra میباشد و این نباید مشتبه شود با نام چهارمین ماه از سال و با نام  
 سیزدهمین روز از ماه که تیر خوانده میشود. این تیر از نام فرشته باران است  
 که تیشتریه Tishtrya نامیده میشود. او یکی از ایزدان بزرگ مزدیسناست،  
 او فرشتهٔ آسمان باران است، ماه و روز تیر بنگهبانی اوسپرده شده است. جشن  
 تیرگان یکی از جشنهای بزرگ ایران باستان بوده و هنوز هم در «سنگسر»  
 در روز سیزدهم تیرماه، جشن (گوشه Gusha) با آیین ویژه ای گرفته میشود.  
 در اوستا یکی از یشتهای بسیار دلکش بنام این ایزداست و تیر یشت  
 خوانده میشود. درین یشت که خود چکامه شیوایی است، از نبرد ایزدباران  
 بادبوخشکی (اپوش Apausha) بسیار شاعرانه سخن رفته است.  
 تیشتر = تیر در اوستا نیز ستارهٔ باران است و آن شعرای یمانی است که  
 در لاتین سیریوس Srios (در یونانی Seiriu) خوانده میشود.

بگفتهٔ نامهٔ پهلوی بندهش (فرگرد ۷) در زد و خورد ایزدباران باهماوردان  
 نابکار چون دیوسپنچکر Spinckor و دیواپوش، آتش (وازیشته Vazishta  
 آذرخش، برق مقصود است) از گرز تیشتر شراره بر کشد و ازین زخم گران  
 خروشی از نهاد سپنچکر بر آید و جان بسپرد. این خروش همان تندر (رعد)  
 است که هنوز هم پیش از بارندگی شنیده میشود. پس از پیروزی تیشتر باران  
 فروبارد و کشتزاران آریایی سیراب گردد. گذشته از اینکه فرشتهٔ بخشایش  
 باران در فارسی تیر است، نام تیشتر هم در ادبیات مابجای مانده، اما بعلت بستر  
 یاد گردیده است. در لغت فرس اسدی و صحاح الفرس آمده: «بشتر نام میکائیل  
 است.» دقیقی گوید:

بشتر را خوانمت شرك است او چو تو کی بود به گاه عطا  
 در مجمع الفرس سروری يك بار در باب الباء آمده:

«بشتر نام حضرت میکائیل است.» مثالش شاعر گوید:

گرچه بشتر را عطا باران بود مرتوا در و گهر باشد عطا

(این شاعر نیز دقیقی است) کذافی التحفه. اما ابو حفص سفدی بیشتر را بمعنی ابر آورده و همین بیت مرقوم را با استشهاد آورده. دگر باره سروری در باب التاء آورده: «تیشتر نام حضرت میکائیل باشد و این لغت در باب باء نیز آمده».

شك نیست که نام فرشته باران باید تشر باشد و دقیقی هم تیشتر آورده. از آنچه گفته شد نام ماه و روز تیر باوازه تیر که یکی از ابزارهای جنگی است پیوستگی و خویشی ندارد. تیری که سخن مادر آن است، گفتیم در اوستا ایشو Ishu میباشد.

تیر آرش کمانگیر آنچنانکه گرز آفریدون در داستانهای مادر خور یادآوری است، این يك با گرز خود ایران را از ستم اژدهاك، شهریار بیگانه برهاند و آن دیگر با تیر خود تورانیان را از سرزمین ایران براند.

در تیر یشت دوبار از تیشتر یاد شده: در پارۀ ۶ آمده: «تیشتر ستاره را بومند و فرهمند را میستاییم که تند بسوی دریای فراخکرت (دریای گرگان = خزر) تازد مانند آن تیر Tighra در هوا پیران که آرش بهترین تیر انداز آریائی از کوه ائیریوخشوث Airyoخشوث بسوی کوه خوانونت Xvanvant انداخت».

باز در پارهای ۳۷-۳۸ آمده: «تیشتر ستاره را بومند و فرهمند را میستاییم که چست بدان سوی گراید و چست بدان سوی شتابد، تند و تیز بسوی دریای فراخکرت تازد، مانند آن تیر در هوا پیران که آرش، بهترین تیر انداز آریائی از کوه ائیریوخشوث بسوی کوه خوانونت انداخت. آنگاه اهورامزدا بآن تیر جان بدمید، امشاسپندان و مهر از برای آن راه آماده ساخته و از پی آن اشی (Ashi فرشته توانگری) نیک و بزرگوار و پارانندی (Parendi فرشته بخشایش و گشایش) بگردونه سبک و چست برآمده، از پی آن روان شدند تا اینکه آن تیر بکوه خوانونت فرود آمد».

این داستان بسیار شورانگیز بخوبی میرساند که تا بچه اندازه ایرانیان به میهن خود دلبستگی داشتند. این داستان را که در اوستا فقط بآن اشاره شده طبری در تاریخ الامم - بلعمی و ثعالبی در غرر اخبار ملوک الفرس و

دینوری در اخبار الطوال و ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه و مجمل التواریخ و گروهی از نویسندگان دیگر و ابن الاثیر نقل کرده اند .

همچنین در ادبیات تیر آرش جای خود را باز کرده ، در همه جا از آن سخن رفته است . فخرالدین گرجانی در داستان ویس و رامین گوید :

اگر خوانند آرش را کمانگیر  
تو اندازی بجان من ز گوراب<sup>۱</sup>  
که از ساری به مرو انداخت یک تیر  
همی هر ساعتی صد تیر پرتاب  
ترازیمد نه آرش را سواری  
که صد فرسنگ بگذشتی ز ساری  
باز فخر گرجانی گوید :

شتابان تر براه از تیسر آرش  
باز گوید :

زرخ بر هر دلی بارنده آتش  
خسروی گوید :

چون کار بقل و بند تقدیر افتد  
آرش گهر مولی چو بر گردد بخت  
از جیب فلک کلید تدبیر افتد  
در معرکه پیکان و پراز تیر افتد

این داستان را آنچه در آثار الباقیه آمده ترجمه اش را در اینجا می آوریم .  
ابوریحان در آثار الباقیه درباره جشن تیرگان چنین گوید :

«آنگاه که افراسیاب بکشور ایران چیر گشت و منوچهر را در تبرستان بتنگنا انداخت بر آن شدند که مرز ایران با پرش تیری شناخته شود . درین هنگام فرشته نگهبان زمین پسندار مذخود را بنمود و گفت تیر و کمانی آنچه که در او ستا آمده بسازند . پس از آن آرش را که مرد آزاده و دانا و دیندار بود برای انداختن آن تیر بیاوردند . آرش برهنه شد و گفت ای پادشاه وای مردم به تنم بنگرید مرا زخمی و ناخوشی نیست اما میدانم پس ازها کردن تیر پاره پاره شده ، فدای شما خواهم گردید . آنگاه بتیروی خداداد ، تیر از چله کمان رها کرد و هماندم جان سپرد . خداوند بفرشته باد فرمود تاثیر را نگهبانی کند تا از کوه رویان بدورترین جایی در خراسان زمین (مشرق)

۱- گوراب = جوراب جامی است در دوازده فرسنگی جنوب همدان .

فرود آورد. آن تیر در فرغانه به بن درخت گردکان که در جهان بزرگتر از آن درختی نبود بنشست و همانجا مرز ایران و توران گردید. گویند از آنجایی که تیر پرتاب شد و تا با نجایی که فرونشست، هزار فرسنگ است. در چنین روزی بود که جشن مهرگان گرفتند.

بروایت دیگر این جنگ میان ایران و توران در روز گارنوز و افراسیاب در گرفت و سزاش میان این دو گروه در روز گارزو (زاب) بوده. آنچه درین باره در تاریخ ثعالبی آمده و ما آنرا کوتاه میگیریم این است:

«پس از مرگ منوچهر افراسیاب آهنگ ایران کرد و این در روز گارنوز پسر منوچهر بود. لشکر افراسیاب به تبرستان رسید. نوزد رآنجا با گروهی از سران سپاهش گرفتار و کشته شدند. بزرگان ایران زو پسر تهماسب را که از خاندان فریدون بود بشاهی برداشتند. آنگاه بمیانجی پیکها از افراسیاب سازش و آشتی درخواستند و بر آن شدند که لشکر توران باندازه پرش تیری از خاک ایران دور شود. آرش کمانگیر را برای اینکار برگزیدند. تیر او از درخت بیشه ویژه‌ای برگزیده شده بود و بر آن از بال شاهینی بود از کوهستان ویژه‌ای و پیکان آن تیر هم از کان ویژه‌ای ساخته شده بود.

زندگی این تیر انداز بی پایان رسیده بود اما خداوند او را برای چنین روزی، نکهد داشته بود. او در تبرستان بر زبر کوهی سر بر کشیده برآمد، تیری که خود افراسیاب در آن نشانی گذارده بود، از کمان رها کرد و هماندم جان سپرد. و این در هنگام برخاستن خورشید بود. تیر از تبرستان بسوی بادغیس پیروا زد و آمد. خداوند بفرشته‌ای فرمود که آن تیر را همراهی کند و بسرمین خولم در بلخ فرود آورد. آنگاه که تیر فرود آمد، خورشید هم فرونشست. آن تیر را از خولم بتبرستان نزد افراسیاب فرستادند چون آن را با همان نشان خود بدید در شکفت ماند که چگونه این همه راه به پیموده، اما نیارست از پیمان خود سر بیچد، ناگزیر همانجایی که تیر فرود آمد، مرز ایران و توران گردید.»

در یک نامه کوچک پهلوی که «ماه فروردین روز خرداد» خوانده شده دریند ۲۰ آن آمده :

« ماه فروردین روز خرداد، منوچهر و آرش شپاک تیر، زمین از افراسیاب تورانی بازستاند. »<sup>۱</sup>

آرش در اوستا ارخش Erlxsha خوانده شده، حرف «خ» در بسیاری از واژه های فارسی پیش از حرف «ش» می افتد چون ارتخشتر و اردشیر، خشتروشهر، آخشتی و آشتی، خشپ و شب و جز اینها.

در مجمل التواریخ این تیرانداز، آرش شیوا تیر خوانده شده است. شیوا تیر صفت است یعنی تند تیر. در خود اوستا خشویوی ایشو Xshvivi ishu صفت آورده شده از برای ارخش (آرش) همچنین خشوئو Xshvaeva صفت است که خود جدا گانه در اوستا بسیار بکار رفته و بهمین معنی است و در گزارش پهلوی، شپاک Shèpak شده و در فارسی شیوا = شیبا گویم یعنی چست خیزنده و تند رونده چون مار شیبا و تیر شیوا.

سر دیوار او پر مار شیبا جهان از زخم آنها ناشکیبا

فخر گران

همین مایه اشتباه نویسنده برهان قاطع شده و گوید: « شیبا مار افعی را گویند » و باز گوید: « شیو کمان تیرانداز را گویند. » و باز آورده: « شیوا بمعنی فصیح و بلیغ باشد ». این سومی را درست یاد کرده. شیوا زبان کسی است که در گفتار خود تند و چست است.

در مجمع الفرس جلد دوم آمده شیوا فصیح بود.

ابو شکور گوید:

بباید فیلسوفی بخت شیبا که باشد در سخن گفتن توانا

گذشته از نوشته های فراوانی که در نشر در دست داریم چه تاریخ و چه داستان، سخنوران ما نیز در نظم از آرش بسیار یاد کرده اند.

بجا بود ازین دلاور تیرانداز که در داستان گرانمایه ما نمونه ای از میهن خواهی یاد گردیده بیش ازین سخن میداشتم اما باید درین گفتار باین اندازه بسنده کنم. در پایان باید یاد آور شوم واژه آرش که بمعنی مغبی گرفته

۱- نگاه به یادنامه مکرری ص ۷۴۹



شده و در برهان قاطع و انجمن آرا باز گو شده و از ازهای ساختگی کتاب دساتیر است که هیچ ارزشی ندارد.

در داستان ما تیری که از کمان آرش جست، مایه رستگاری و آزادی ایران زمین گردید. ایرانیان در سواری و تیراندازی بلند آوازه بودند، همیشه از چابک سواران و تیراندازان چیردست در نبردها یاد گردیده است. دومین پادشاه ماد، فرورتی خواست که یکسره دست آشوریها را از ایران کوتاه کند، باین امید لشکری آراست و بسوی کشور آشور روی آورد، اما جنگاوران وی هنوز چندان ورزیده و آزموده نبودند و از ابزارهای خوب جنگی هم بهره نداشتند؛ ناگزیر نترانستند در برابر هماوران زبردست و کار آزموده بایداری کنند. فرورتی در این نبرد در سال ۶۳۳ پیش از میلاد مسیح بخاک و خون غلتید و گروه انبوهی از جنگاورانش کشته شدند.

هووخشتر Huvaxshatra (Kyaxares) پسر فرورتی که از کشور گشایان نامور ایران و بنیاد گذار شاهنشاهی بزرگ (امپراتوری) میهن ماست، دریافت که شکست پدرش از کجاست. این سومین شاهنشاه ماد که بعنوان فرشته پیروزی یا ایزد جنگ (ورثرغن - Verethroghna = بهرام) خوانده میشد، کوشید که جنگجویان خود را ورزیده تر و از ساز و برگ جنگی بهتر برخوردار کند. پس از چندی با سواران چالاک و گستاخ و کمانداران ورزیده و نیزه‌وران زبردست آماده کارزار گردید. آشور در سال ۶۱۲ پیش از میلاد مسیح از زخم پیکانهای جان ستان ایرانیان بر افتاد و پایتخت بزرگ آن نینوا با خاک یکسان گردید. در روزگار هخامنشیان که شاهنشاهی ایران فراختر گردید، چکاچاک گرز و شمشیر و ترنگاترنگ زه کمان از آوا و خروش نیفتاد و تیر از پرواز نماند. گز نفون در کورشنامه گوید: «کودکان پارسی از خرد سالگی کمان کشیدن و نیزه انداختن می آموزند و این ورزش تاشانزده و هفده سالگی پایاست.»<sup>۲</sup>

I-Histor of the Persian Empir by olmsteat 1948 P.3

از برای برخی از زمین ابزارها نگاه کنید به ص ۷۰ همان کتاب.

۲ - گز نفون - کورشنامه ص ۱-۲

هرودت و چند تن از نویسندگان دیگر یونانی گویند: «ایرانیان از پنج تا بیست سالگی بفرزندان خود سه چیز می آموزند: سواری، تیراندازی و راستگویی.»

استرابو Strabo که در سال ۶۳ پیش از میلاد زاده شد و در سال نوزدهم میلادی درگذشت و همزمان اشکانیان است از ایرانیان روزگار فرمانروایی پارتها گوید: «آیین شکار ایرانیان این است که به پشت اسب برآمده نیزه می اندازند و با کمان و کماند شکار میکنند. ایرانیان از بیست تا پنجاه سالگی بکار لشکری میپردازند چه پیاده و چه سواره، آنان با بازار گانی و داد و ستد کاری ندارند، زیرا نه چیزی میخرند و نه چیزی میفروشند. این جنگاوران از سپهر گردی برخوردارند و یک ترکش به پهلوی آویخته و تیرزبن و کارد هم با خود دارند. کلاه خود بلندی بر سر دارند که مانند برجی برافراشته است و زره شان دارای پولکهای فولادی است، سرداران شان هر کدام کمان و کماندی دارند.»<sup>۱</sup>

چابک سواران و تیراندازان چیر دست پارتها در کارنامه ما نام بردارند بسا در کارنامه رم و جنگهای سخت ایران و رم از تیرهای سهمگین آنان یاد گردیده است<sup>۲</sup>، در اینجا همه را بر شمردن سخن را بدر از خواهد کشاند. ایرانیان که همواره در پهنه کارزار از نیزه و ران و کمانداران خود یادگارهای خوب پهلوانی و پیروزی داشتند هیچگاه آنها را از دست ندادند. در یک نامه پهلوی که خسرو گواتان و ریتک خوانده شد، ریتک (ریدک) که از یک خانواده آزاده و بزرگ است هنرهای خود را بر می شمرد و به خسرو پرویز پادشاه ساسانی چنین گوید: «استادی من در سواری و کمانداری، آنچنان است که سوار هم آورد، باید بسیار خوشبخت باشد تا بتواند از تیر من جان بدربرد. آنچنان در نیزه دوری ورزیده ام که سوار هم آورد باید از بخت برگشته باشد که بانیزه و شمشیر خود به نبرد من در آید. در گوی و چوگان باندازه ای

1-Strabo XV 3 18-19

2-Parthia by George rovelinson London 1893 P. 397-403

ورزیده‌ام که دیری نباید تا بهماورد خویش چیره شوم. در گرزاندازی و بکار بردن پیکان و چکش، نیز استادم.<sup>۱</sup> در بارینه نوک تیر و نیزه را بزهر آغشته میکردند تا کار سازتر گردد. این زهر یا از گیاه شوکران که «بیخ تفت» هم خوانده شده، گرفته میشد یا از یک گیاه زهر آگین دیگر چون تاتوره. آنچنان که بومیان امریکا از برای آب دادن تیر خود زهری از گیاه تاباک (توتون) فراهم میکردند.<sup>۲</sup>

ترکش: گفتیم در فرگرد چهاردهم و ندیداد پاره ۹ واژه اکن Akana بمعنی ترکش است. در او ستاجز همین یکبار دیگر بآن بر نمیخوریم. در گزارش اوستا، گردانیده شده به کنتیر Kantir. این واژه در زبان فارسی بجای نمانده اما در پهلوی بسیار رایج است. در نامه «یادگار زریران» در پاره‌های ۱۵ و ۱۶ و ۷۷ بکار رفته است.<sup>۳</sup> این ترکش یا تیردان بگفته اوستا، گنجایش سی چوبه تیر باید داشته باشد.

در عربی جمع بمعنی ترکش است.

ندیدمش روزی که ترکش نبست ز پیکان پلادش آتش نجست  
سعدی

غمی بد دلش ساز نخجیر کرد کمر بست و ترکش پراز تیر کرد  
فردوسی

ابا ترکش و گرز بسته هیسان چنین ترگ و شمشیر و ببر بیان  
فردوسی

پساده بکسردار آتش بدندند سپردار و با تیرو ترکش بدند  
فردوسی

آنچنان که خفاجی در شفاء القلیل گوید: «ترکش کعبه مقرر الهام عربیه - المولدون. جمع آن تراکیش» در زبانهای اروپائی نیز ترکش در ایتالیایی

۱- خسرو گوانان و ترجمه اونوالا Unvala پاره ۱۱-۱۲

۲- نگاه به هر مزدنامه ص ۱۰۲ و ۱۹۴

۳- یادگار زریران ترجمه کیجر Geijer

شده Turcasso و در یونانی معمولی Tarkasin یا Tarkasion و در زبان فرانسه Carquois<sup>۱</sup>

در نوروزنامه، کتابی که به عمر خیام باز خوانده شده فصلی (ص ۳۹ - ۴۳) درباره تیر و کمان دارد آنچنانکه فصل پیش از آن (ص ۳۴ - ۳۸) از شمشیر یاد میکند. درین فصل شمشیر مطالب سودمندی ندارد جز اینکه گفته شده: «نخستین گوهری که زکان بیرون آوردند آهنی بود... و نخست کس که از وی سلاح ساخت جمشید بود. شمشیر چهارده گونه است یکی یمانی، دوم هندی پنجم نصیبی، دهم دمشقی، یازدهم مصری، چهاردهم قراجوری.»  
اما در فصلی که از تیر و کمان سخن میدارد چند جمله آن را که در آنها چندواژه دیده میشود در اینجا می آوریم:

«نخست کس که تیر و کمان ساخت کیومرث بود و کمان وی بدان روزگار چوبین بود بی استخوان، یکپاره چون درونه حلاجان و تیروی کلکین با سه پر و پیکان استخوان، پس چون آرش و هادان پیامد بروز منوچهر کمان را پنج پاره کرد هم از چوب و هم از نی و به سریشم بهم استوار کرد و پیکان آهن کرد... بهرام گور کمان را با استخوان مار کرد و بر تیر چهار پرنهاد و کمان را توز پوشید.... و وزن کمان بلندترین ششصد من نهاده اند و مر آن را کشکنجیر خوانده اند و آن مر قلعه هارا بود و فروترین يك من بود و مر آن را بهر کودکان خرد سازند و هر چه از چهار صد من تا دویست و پنجاه من چرخ بود و هر چه از دویست و پنجاه من فرود آید تا بصد من نیم چرخ بود، و هر چه از صد من فرود آید تا بشصت من از کمان بلند بود... انواع کمان هر چه مر او را نام چرخ است سه است: بلند است و پست و میانه. همچنین انواع تیروی سه است: دراز و کوتاه و میانه. دراز پانزده قبضه، میانه ده قبضه، کوتاه هشت قبضه و نیم<sup>۲</sup>»

در توضیحات آورده شده: ص ۱۱۵ توز، پوست درخت.

قراجوری قلمی نوعی شمشیر، مراد از قلع هندی فولاد هندی است.

1-Les wots français dérivés de l'arabe par Iammens beyronth

۲- نوروزنامه عمر خیام - چاپ تهران س ۳۹-۴۳

کمان و تیر آنچنان که فلاخن، از زین ابزارهایی است که هموردان دور از هم دیگر در نبرد بکار میبردند و گرزو کارد از برای نبرد نزدیک بهم و یا جنگ تن بستن بود.

نزد یونانیان در روز کاران پیشین، کمان از دوشاخ بزرگ گاو میش که در بن بهم پیوسته است، ساخته میشد. پس از آن کمان را از چوبهایی که خمیده میشد ساختند و تیر را از نی و نوك آن را با آهن و پولاد ساختند.<sup>۱</sup>

واژه شاخ آهو و یا شاخ غزال (در فرهنگها آمده) که بمعنی کمان تیر اندازی گرفته شده، گویای این است که در روز کاران پیش در آغاز کمان از شاخهای گوزن و آهو و اینگونه چارپایان ساخته میشد.

در نظم و نثر ما تیر و کمان بسیار بکار رفته و از برای هر يك از آنها نامهای گوناگون یاد گردیده است.

گفتیم در اوستا تیردان اکنا خوانده شده و در پهلوی کنتیر Kantir و در فارسی ترکش. گذشته از ترکش نامهای دیگری از برای ترکش یاد گردیده و گویندگان ما آنها را بکار برده اند مانند:

کیش - شکا - شفا - نیم لنگ

کیش:

آسمان گر سلاح بر بندد تیر تدبیر نو نهد در کیش

انوری

بدست غمزه روانتر روانه کن تیری که صبر آن نکنند دل که بر کیشی از کیش

کمال خجندی

نویسنده صحاح الفرس آورده: .... کیش تیر بود که عرب آنرا جعبه خواند.

پدرم گفت:

همچنان تیر غمت را سپر از سینه ماست گر چه تیرد گرت در همه کیش نماند

در لغت اسدی آمده شفا تیردان بود. تازیان جعبه گویند. فرخی گفت:

۱-Hellas von W. baumgarten Leipzig 1902 P. 364

بوقت کارزار خصم و روز نام و فنک او  
 فلک در گردن آویزد شفا و نیم لنگ او  
 باز در لغت اسدی چاپ تهران آمده: شکاکیردان بود. بو عبدالله ادیب گوید:  
 بتیر غمزه دل عاشقان شکار کند عجبتر آنکه بتیری که از شگانه جداست  
 معزی گوید:

ای سرافرازی که از تاج شهان زبید همی  
 برمیان بندگان توشغای و نیم لنگ  
 بیفکنند رستم شفا و کمان همه خیره گشته بر ایشان کیان  
 فردوسی

کمان در فارسی تیز بنامهای گوناگون خوانده شده:

چرخ- نیم چرخ- شیز - تخش  
 چو چپ راست کرد و چو خم کرد راست  
 فغان از خم چرخ چاچی به خاست  
 فردوسی

### شیز

چو با تیغ نزدیک شد ریو نیز بزه بر کشید آن خمانیده شیز  
 فردوسی  
 شیز بمعنی آبنوس گرفته شده از اینکه کمان شیز نیز خوانده شده ناگیر  
 از یسروست که از چوب آبنوس کمان میساختند.  
 فرو برده از شیز و صندل عمود یک اندر در گر ساخته چوب عود  
 فردوسی

در لغت شاهنامه، ولف آورده: تخش Bogen در شاهنامه آمده:

همه بنده در پیش رخس منند جسگر خسته قیغ و تخش منند  
 پول هورن در شماره 346 آورده: Teks Pfeil Gr. Toxon

در برهان قاطع آمده تخش بفتح اول ... و نوعی از تیر هم هست و تیر  
 آتشبار نیز گفته و بعضی گویند نوعی از کمان است که تیر بسیار کوچک دارد.  
 در مجمع الفرس آمده تخش... و نوعی از کمان که تیر از آن به تعبیه اندازند.

تموك ، تیری باشد که چون بچیزی فرو شود برون آوردن دشوار باشد.  
پسر خواجه دست برد بکوک خواجه او را بزد بتیر تموك  
عماره

فيلك ، تیر بدخشانی بود.

بکوه برشد و اندر نهال که بنشست  
فيلك پیش و بزه کرده نیم چرخ کمان  
تکمر بضم تاء یا تکمار و تخمار يك گونه تیر در برخی از فرهنگها یاد  
گردیده است.

خدنگ ، درختی است که از چوب آن تیر سازند ، باید سپیدار باشد ،  
بسا خود تیر را خدنگ خوانده اند (فرخی)

تہمتن به بند کمر برد چنگ گزین کرد يك چوبه تیر خدنگ  
خدنگی بر آورد پیکان چو آب نهاده برو چار بر عقاب  
فردوسی

همچنین زرنک که یکی از درختهای کوهی است چوب بسیار سخت دارد  
و از آن تیر و نیزه و گوی وزین سازند.

نوشته اند اگر آتش آن برخاک بپوشند ده روز بماند :

چنان بکریم اگر دوست بار من ندهد

که خاره خون شود اندر شخ و زرنک زکال

منجیک

بچوگان چو برداشت گوی زرنک زبیمش بگردد رخ مه زرنک

اسدی

آفرین زان مر کب شبدیز رنگ رخس روی

آنکه روز جنگ بر پشتش نهد زین زرنک

منوچهری

در برخی از فرهنگهای فارسی «زرنک» بمعنی تیر یاد گردیده ، آنچنانکه  
«خدنگ» تیر دانسته شده است. درخت گزنیز که از چوب آن تیر ساخته میشود ،  
در برخی از فرهنگها آمده : گز، یکی گونه تیر بی پروپیکان باشد.

درسخن از این درختان ، بجاست از توز نیز که درختی است یاد شود .  
از پوست آن که سفید رنگ است کمانراپوشانده کمان توزی گفتند .  
گاهی نیز تیر «چوبه» گفته شده :

دری هم بر آید ز چندین صدف      ز صد چوبه آید یکی بر هدف  
سدی

بگفته اسدی در «لغت فرس» تموک ، تیری است که به انجام می باشد و  
فیلک ، تیر بدخشانی بود. دقیقی يك گونه تیر را «طرازی» نامیده :

کمان بابلیمان دیدم و طرازی تیر      که بر کشیده شود با پروان تو ماند  
آنچنان که میدانیم ، برخی از جنگ ابزارها ، بکشور یا شهری باز خوانده  
چون پرند (= تیغ) هندی :

ز شادروان بخاک اندر فکندش      گرفت از دستش آن هندی پرندش  
فخر کرگانی

کمان چاچی :

هر آنکه که چاچی بزه در کشم      ستاره فرو ریزد از ترک کشم  
بمالید چاچی کمانرا بدست      بچرم گوزن اندر آورد شست  
فردوسی

تیغ رومی :

سکندر بیامد میان دو صدف      یکی تیغ رومی گرفته بکف  
فردوسی

تیغ هندی :

دو چیز است کورا به بند اندر آرد      یکی تیغ هندی دگر زرگانی  
دقیقی

شل (نیزه کوچک) افغانی :

بگونه شل افغانیان دوپره و تیر      چودسته بسته بهم تیرهای بی سوفار  
فرخی

در نوروز نامه که یاد کردیم گفته شده که شمشیر چهارده گونه است از  
آنهاست: یمانی ، نصیبی ، دمشقی ، مصری .



درفرهنکهای فارسی از برای بسیاری از زین ابزارها بنامهای گوناگون برمیخوریم. شاید همه آن واژه‌ها ایرانی نباشد آنچنان که دیدیم غداره در سانسکریت؛ همچنین ناچخ بمعنی تبرزین که در نثرونظم ما بسیار بکاررفته، یادآور واژه Nashaka میباشد که در فرهنکهای سانسکریت بمعنی نابود کننده یاد گردیده است.

واژه شل که گفتیم بمعنی نیزه کوچک است، در زبان هندوستانی نیز شیل Shil بهمین معنی یاد گردیده است.

در پایان گفتار گرز گفتیم که در فرهنکها واژه کباده بمعنی کمان یاد گردیده است، امروزه کباده یکی از ابزارهای ورزشکاران است. درونه پنبه زن (نداف) را نیز کمان خوانند و کمانه جوی کن (مقنی) نیز چنین خوانده میشود:

چنانکه چشمه پدید آورد کمانه زسنگ

دل تو از کف تو کان زر پدید آرد

هر چیز خمیده را نیز کمان گویند:

الا تا ماه نو خیده کمان است      سپر گردد مه داه و چهارا  
ابوشکور بلعی

تازه جوانی ز سر نیشخند      گفت به پیری که کمانت بچند

پیر بخندید و بگفت ای جوان      دهر کند پشت ترا چون کمان

سعدی

کمانچه نام سازی است. رنگین کمان و کمان سام و کمان رستم و کمان بهمن، قوس قزح باشد که آن را کمان شیطان نیز گفته اند.

کشکنجیر که گفتیم در نوروز نامه یاد گردیده، یک گونه کمان بسیار بزرگ است که با آن تیرستبر و یاسنگ بسوی دژ و برج و بارواندازند از برای کوبیدن و فروریختن پناهگاه همآورد و این معنی از خود واژه کشکنجیر برمیآید، چه کشک همان کوشک است و انجیردن بمعنی سوراخ کردن.

کشکنجیر را گویند گان پیشین ما بسیار بکار برده اند:

داد جشن مهرگان اسپهبد عادل دهد  
آن کجا تنها بکشکنجیر بنواز دخنک  
منوچهری

من کمان را و خداوند کمان را بکشم  
گر خداوند کمان زال و کمان کشکنجیر  
سوزنی

زنبورك که زنبورم گفته میشود باید مانند کشکنجیریکی از ابزارهای  
تیراندازی باشد :

ز تیراندازی زنبورك از دور مشبك سینه‌ها چون خان زنبور  
امیر خسرو

تیر آتشزا : هر دوت در سخن از جنگ ایرانیان و یونانیان در روزگار  
خشیارشن گوید: «آنگاه که لشکریان ایران به آتن درآمدند گروهی از مردم  
آنجا به پناهگاهی که از چوب ساخته بودند آمدند، ایرانیان در پشته‌ای  
که Areiopagos خوانده میشد و روبروی آن پناهگاه بود، بر آمدند و با  
تیرهای آتشزا، آن را سوختند.»<sup>۱</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

1- Herod. VIII. 25